

دکتر سیداصغر محمودآبادی

عضو هیات علمی و استاد گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی محلات

دکتر مصطفی پیرمادیان

استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

سمیه بختیاری

کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان

چکیده

هنوز از پیدایی حکومت اسلامی چندین دهه نگذشته بود که اعراب توانستند تاریخ دو امپراتوری بزرگ در شرق (ایران) و غرب (روم) جهان را متحول سازند. آنان در شرق با درهم شکستن امپراتوری ساسانی، صفحه جدیدی از تاریخ ایران را رقم زدند که آغازگر عصر ایران اسلامی و پایان بخش عصر ایران باستانی بود. سقوط این امپراتوری عظیم و سازمان یافته‌ی چهارصد ساله بدست قومی گمنام که هنوز قریب بیست سال از جستن ایشان از دنیای جهانیات به فضای اسلامی نمی‌گذشت؛ مورخان و محققان تاریخ ایران را برآن داشته تا با نگاهی ژرف و تحلیلی به روابط و مناسبات امپراتوری ساسانی با اعراب بپردازند. این مقاله با محوریت بررسی چگونگی مناسبات دولت ساسانی با اعراب جزیره‌العرب از دوره اردشیربابکان تا آغاز سلطنت خسروانوشیروان؛ درصدد دسترسی به خصوصیات و شرایط حاکم بر روابط دولت ساسانی با اعراب بدوی است؛ تا از این منظر چگونگی و چرایی نتایج حاصل از این روابط تحلیل و تبیین گردد.

واژگان کلیدی: اعراب بدوی، امپراتوری ساسانی، ایران دوره ساسانی، جزیره‌العرب، حیره.

مقدمه

اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱م) دولت ساسانی را بنیان افکند و شاپور (۲۴۲-۲۷۱م) آن را تثبیت کرد. او ارتش منظم تری ایجاد کرد و با شکست رومیان و به اسارت کشیدن والرین، قیصر روم، قدرت و برتری ساسانیان را به جهان آن روز نمایاند و بعد از چند پادشاه نسبتاً ضعیف که بین بزرگان و اشرافیان دست به دست می‌شدند؛ شاپور ذوالاکتاف (۳۰۹-۳۷۹م) پا به عرصه گذاشت و تاج پادشاهی را در دوران جنینی از آن خود کرد. او ستون‌های امپراتوری که توسط پادشاهان ضعیف و نزاع و درگیری‌های قدرت طلبان به لرزه افتاده بود؛ را محکم کرد. خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م) معروفترین و بزرگترین پادشاه ساسانی است که دست به اصلاحات فراوانی زد. ولی قدرت در دست ساسانیان باقی نماند. اشرافیت پارتی انتقال یافته به دولت ساسانی از یک طرف، تبلور طبقات اشرافی جدید از طرفی دیگر، -که پیوسته در جستجوی ثروت، مناصب عالی و امتیازات فراوان بودند- به اجبار جامعه را به نظام فئودالی گذشته سوق می‌دادند و اصل تمرکز که اردشیر در اندرز نامه‌ی خود به آن تأکید فراوان داشت را کم نیروتر و سست تر می‌کردند و این خود جنگ درونی و نهانی بود که خطری بسیار جدی برای دولت محسوب می‌شد و سرانجام از دلایل مهم سقوط آن گردید. سرانجام این امپراتوری عظیم با ستون‌های موریانه خورده اش در دوره‌ی یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱م)، با تلنگر اعراب سقوط کرد.

در واقع، ستون‌های امپراتوری ساسانی در پی کم‌رنگ شدن رابطه متولیان دین و دولت، پیش از حمله اعراب سست و ناتوان شده بود. سرنگونی ناگهانی امپراتوری نیز هم برای فاتحان و هم برای مغلوبان بیش از حد تصور باورنکردنی بود. در آن درگیری‌ها، فاتحان عرب به شکل قاطع پیروز گردیدند و آماده شدند تا برای چند قرن بر میراث ساسانیان به حکومت بپردازند. اما به راستی آن فاتحان که بودند و برای چه منظوری و با چه اهدافی بر سرزمین ساسانیان مسلط شدند؟ بدیهی است سابقه مناسبات اعراب با ایرانیان به دوره هخامنشی می‌رسد. مراکز زندگی اعراب در مجاورت قلمرو امپراتوری ساسانی قرار داشت و کمتر تحت نفوذ و قدرت ایران قرار داشتند. حضور اعراب در صحنه‌های سیاسی تاریخ ساسانیان از زمان هرمزد دوم ۳۰۳-۳۰۹م شروع شد و با کشته شدن آن پادشاه، آن روابط به شکل پایداری در چهارچوب حکومت ساسانیان باقی ماند. این مقاله در صدد بررسی مناسبات امپراتوری ساسانی با اعراب بدوی در طول سه قرن می‌باشد.

مناسبات اردشیر بابکان با اعراب

در کارنامه ساسانیان به نقل از اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱م)، بنیانگذار امپراتوری ساسانی آمده: «من خون دارا را طلب کنم، و این ملک را باز بجای خویش برم و دست ملوک الطوائف کوتاه کنم و ز عرب بستانم و ستم اسکندر از ملک بردارم» (کارنامه ساسانیان، ۱۳۴۹: ۲۹-۳۰) این مطلب نشان دهنده‌ی این است که در اواخر سلطنت اشکانیان و اوایل قدرت‌یابی ساسانیان، اعراب به مرزهای ایران حمله می‌کردند و حتی مناطقی را تحت تسلط داشتند. ولی پس از به قدرت رسیدن اردشیر، بسیاری از اعراب از مرزهای ایران گریخته و به شبه جزیره عربستان و شام پناه بردند. «چون کار اردشیر در تصرف عراق استوار شد، گروه انبوهی از قبیله "تنوخ" از اقامت در عراق بیزار گشتند و از اطاعت او سرباز زدند. جمعی از آنان که در زمره طایفه قضاعه، عمرو، بنی‌فهم و مالک بن زهیر محسوب می‌شدند به سوی شام روی نهادند و...» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۱۰)

پس از آن که اردشیر در اوایل سلطنت خود ولایت کوچکی معروف به "میشان" (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۵۹) یا "ميسان" (زرین کوب، ۱۳۸۵: ج ۴، ۱۰) در جنوب عراق را تصرف کرد؛ در ۵۰ کیلومتری دجله، امارتی عربی به نام حیره تأسیس نمود که امارت‌نشین دولت ایران و حصارى در برابر حملات بدویان محسوب می‌شد. از نخستین ساکنان آن، اعرابی بودند که پیش از روی کار آمدن ساسانیان از عمان آمده و در آن ناحیه سکنی گزیده بودند. به تدریج "تنوخیان" و طایفه‌ی "عباد" و هم‌پیمان‌های آنان در ناحیه‌ی حیره و اطراف آن ساکن شدند. (طبری، ۱۳۸۴: ۱۱۱) به نظر می‌رسد که در ابتدا مناسبات شاهنشاهی نوظهور ساسانی با اعراب بدوی، بیرون راندن اعراب از عراق و نواحی اطراف امپراتوری بوده و پس از آن اردشیر، شهری با ساکنان عرب ایجاد کرد تا مانعی در برابر حملات اعراب بدوی باشد. قدر مسلم حیره پس از اسکان اعراب، مسیر رونق در پیش گرفت و پیش از آن اگر شهری نیز بوده؛ اهمیت چندانی نداشته است.

مناسبات شاپور اول با اعراب

اردشیر بابکان در سال ۲۴۱-۲۴۲م از سلطنت کناره گرفت و فرزندش شاپور را به جانشینی خود بر اریکه قدرت نشانید. شاپور پس از مرگ پدرش در سال ۲۴۲-۲۴۳م تاجگذاری کرد. اعراب شاپور (۲۴۲-۲۷۱م) را به دلیل داشتن سپاه قدرتمند، سابور الجنود (ثعالبی، ۱۳۶۸:

ج ۳۰۹/۱) و چون مادرش را از تبار اشکانیان می‌دانستند؛ شبه پور به معنای فرزند اشک (طبری، ۱۳۸۴: ۱۱۲) می‌خواندند. در رابطه با مناسبات وی با اعراب در منابع به خصوص تاریخ طبری، تنها به حملات پی‌درپی گروهی از اعراب به رهبری مردی از گرامیان (جرامقه) به نام "ساطرون" یا "ضیزن" اشاره شده است که سرکوبی حملات او در ناحیه‌ی سواد چندین سال به طول انجامید؛ زیرا او توانسته بود به قلعه‌ی مستحکمی پناه ببرد. ^(۱) دختر ضیزن به نام نصیره، شاپور را در بیرون قلعه می‌بیند و دل‌باخته‌ی او می‌شود. به پدرش خیانت کرده، دروازه را به روی سپاه ساسانی می‌گشاید و موجبات تصرف قلعه و شکست پدرش را فراهم می‌کند و به سزای خویش می‌رسد. (طبری، ۱۳۸۴: ۱۱۶)

شایان ذکر است، در کتب مورخان این روایت به گونه‌های مختلفی به دیگر پادشاهان ساسانی همچون اردشیر و شاپور دوم نیز نسبت داده شده‌است. در عیون‌الخبار آمده: «خواندم در سیرالعجم که اردشیر به سوی حضر [محلّی بین دجله و فرات] حرکت کرد، ملک سواد در آنجا متحصن بود و او از بزرگترین ملوک الطوایف بود. مدتی او را در آنجا محاصره نمود تا اینکه روزی دختر پادشاه سواد، اردشیر را دید...» (دینوری، ۱۹۹۴: ج ۴/ ۴۰۴) این در حالی است که طبری، ابن اثیر، ابن بلخی، مسکویه، مجمل‌التواریخ، بلعمی و کارنامه ساسانیان این روایت را برای دوره شاپور- اول آورده‌اند. (طبری، ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۱۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۶۰؛ ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۷۲؛ مسکویه، ۱۳۶۹: ۱۲۹-۱۳۱؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۶۳؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۸۹۱-۸۹۳؛ کارنامه ساسانیان، ۱۳۴۹: ۴۸-۴۹) البته با تفصیل بیشتر، نام پادشاه الحضرة (هاترا) که در عیون‌الخبار به آن اشاره‌ای نشده بود؛ آورده شده و به صورت مشابه و در مورد مکان آن از لحاظ جغرافیایی بین تمام منابع، حتی عیون-الخبار که این روایت را مربوط به دوره اردشیر می‌داند؛ اتفاق نظر وجود دارد.

«گویند: در مقابل شهر تکریت مابین دجله و فرات شهری وجود داشته که آن را الحضرة [هاترا] می‌نامیدند، این شهر در تصرف یک نفر از جرامقه که "ساطرون" نام داشته‌است بوده، ...ساطرون را عربها "ضیزن" می‌خوانند و او را از مردم "باجرمی" می‌شمارند. هشام‌بن کلبی پنداشته‌است که وی از عرب قضاعه و نام او ضیزن بن معاویه ...» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۱۵) این قالب کلی روایت است که طبری برای نخستین بار آن را به این شکل آورده‌است و دیگر مورخان یاد شده با کمی تفاوت در تفصیل ماجرا و شکل افسانه‌ای آن، این روایت را نقل کرده‌اند. ابن کثیر این

روایت را مربوط به شاپوردوم و نام او را ساطرون آورده است. (ابن کثیر، ۱۹۷۷: ج ۲/ ۱۸۱) همین-طور در تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم به نبرد شاپوردوم با سپاه ضیزن اشاره شده و آورده که شاپور کتف اسرای سپاه ضیزن را از جا کنده است. (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۲۰۸-۲۰۹) در اخبار الطوال نیز به حملات مکرر ضیزن غسانی به مرزهای امپراتوری و حتی تیسفون اشاره کرده است. (دینوری، ۱۳۶۴: ۷۵) فردوسی و مؤلف مجمل التواریخ در مباحث دوره شاپوردوم، چندین بار به این روایت اشاره کرده اند. (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۷/ ۱۲۶۸؛ مجمل التواریخ، ۱۳۱۸: ۶۳ و ۶۶)

کدام روایت نسبت به دیگری ارجحیت دارد؟ آیا این روایت بیان کننده رخدادی تاریخی است؟ آیا شخصیت های آن واقعی است؟ مشکل می توان به این سؤالات پاسخ درستی داد. فتح هاترا (الحضر) در اواخر سلطنت اردشیر به دست شاپور اول در سال (۲۴۱-۲۴۲م) اتفاق افتاد. زمانی که اردشیر از حکومت کناره گرفت و شاپور را در سلطنت با خود شریک کرد. به نظر می رسد به همین دلیل مورخان مسلمان دچار سردرگمی شده و این فتح را به دوره اردشیر و شاپور نسبت داده اند و در رابطه با شاپوردوم، شباهت اسمی این دو پادشاه، مورخان مسلمان را به اشتباه انداخته است. قلعه ی کاخ هاترا (Hatra) اشکانی که تاریخ بنای آن قرن دوم میلادی برآورد شده (سیرو، ۱۳۵۷: ۹۸) بسیار مستحکم بوده به طوری که اردشیر در اوایل سلطنت خود، چندین بار اقدام به محاصره آن قلعه نموده ولی موفق به تسخیر آن نشده بود. فتح هاترا برای ساسانیان از جنبه سیاسی، نظامی و اقتصادی دارای اهمیت استراتژیکی بود. پس از سقوط سلسله اشکانی، هاترا آخرین پایگاه حمایت از اشکانیان بود و تصرفش برای حکومت تازه تأسیس ساسانی که در اندیشه ی امپراتوری بود؛ اهمیت سیاسی داشت. شاپور با فتح هاترا که امپراتوران بزرگی چون سپتموس سوروس در فتح آن وامانده بودند، اقتدار و قدرت نظامی ساسانی را در جبهه غرب و جنوب قلمرو خود تثبیت کرد. همچنین هاترا نقطه اتصال جاده های کاروان رو و توقفگاه راه هایی بود که از نصیبین به تیسفون منتهی می شد و می توانست بخش بزرگی از جاده ابریشم غربی و منافع آن را نصیب ساسانیان نماید. بدیهی است فتح هاترا، به همان اندازه که برای ساسانیان یک گام بلند در تثبیت ستون های حکومت ساسانی بود؛ برای اعراب بسیار سخت و سهمگین بوده است. به طوری که در کارنامه ساسانیان آمده: «... و شمشیر بدان خلق اندر نهاد و همه را بکشت، تا هیچ نماند. همه عرب و بادیه و حجاز و بحرین و یمامه و شام تا یمین هیچ حی نبود که نه قومی ازو

کشته بودند و اندرین حیها مصیبت بود و این خبر اندر شعرهای عرب پدیدست که ایشان چندین سال همی مرثیت می گفتند آن کشتگان حضر را ...» (کارنامه ساسانیان، ۱۳۴۹: ۴۹)

مناسبات جانشینان شاپور اول تا شاپور دوم با اعراب

از مناسبات شش پادشاه ساسانی با اعراب، که طی سال‌های ۲۷۲-۳۰۹م به قدرت رسیدند؛ در منابع اصلی و تحقیقی سخنی رانده نشده ولی می‌توان با بررسی اوضاع سیاسی دوره‌های هر یک به دید نسبی رسید که مناسبات ایشان چگونه بوده‌است. در دوره ی هرمزداول فرزند شاپوراول ملقب به دلیرشاه (۲۷۲-۲۷۳م)، به دلیل تمایل او به مانی، بزرگان در طی توطئه‌ای او را از صحنه‌ی روزگار محو می‌کنند. (دریایی، ۱۳۸۳: ۲۵) در این زمان هنوز اقتدار و عظمت شاپور در اذهان اعراب بدوی و مهاجم کم‌رنگ نشده‌بود و شاید حتی آنان متوجه جانشینی پادشاه نیز نشدند. هر چند هرمزداول، خود وجهه‌ی خوبی در ضمائر مردم داشته و به رشیدی و دلیری معروف بوده- است. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که در این فاصله‌ی کوتاه اعراب توانسته باشند به مرزهای ایران دست‌اندازی کنند. مدت پادشاهی او به قول مسعودی یک سال و یا ۲۲ ماه بوده‌است. (مسعودی، ۱۳۷۴: ج ۱/ ۲۷۵)

در دوره‌ی بهرام‌اول برادر هرمز (۲۷۳-۲۷۶م)، در پی مثله کردن مانی و کشتن پیروان او، هرج و مرج شدیدی در افکار و آراء مردم به وجود آورد. روحانیون و بزرگان بیش از پیش قدرت و امور مملکت را در دست گرفتند. احتمالاً برای جلوگیری از فرار پیروان مانی از کشور، مرزها به شدت مراقبت می‌شده‌است. این احتمال نیز وجود دارد که به دلیل آشفتگی اوضاع داخلی، اکثر نیروها را به مرکز فرستاده باشند و پاسداری کمتری از مرزها صورت گرفته‌باشد. در هر حال به دلیل سکوت منابع، نتیجه‌ی درست و مطمئنی در این باره نمی‌توان گرفت.

در دوره‌ی بهرام‌دوم (۲۷۶-۲۹۳م)، بهرام‌سوم (۲۹۳م)، نرسی (۲۹۳-۳۰۳م)، هرمزد دوم (۳۰۳-۳۰۹م) به دلیل نبردهای پی‌درپی با روم و شکست‌های مکرر از آن، توجه کمتری به مرزها می‌شده‌است. به ظن قوی اعراب دست به حملات پراکنده صحرائی و غارت می‌زده‌اند. البته احتمال تحریک اعراب توسط رومیان را نباید نادیده‌گرفت. با این حال منابع در رابطه با مناسبات امپراتوری با اعراب در این برهه زمانی، گزارشی ارائه نکرده‌اند. تنها گزارشی در رابطه با هرمز پسر

نرسی در کارنامه ساسانیان و بلعمی آمده که در هیچ یک از منابع دیگر اشاره‌ای به آن نشده است. در کارنامه ساسانیان آمده: «و هرمز سپاه فرستاده بود به شام و از غسان خراج همی خواست غسان از قیصر نصرت همی خواست و پیش از آن که سپاه روم به شام آید، [امیر] غسان کشته شد و سپاه عرب بیامدند و گرد آمدند چهار هزار مرد پس یک روز بصید شده با پنجاه غلام به کنار بادیه. این مردمان تاختن آوردند و او را خسته کردند و از آن بمرد.» (کارنامه ساسانیان، ۱۳۴۹: ۶۵) بلعمی همین گزارش را آورده که به نظر می‌رسد از کارنامه ساسانیان گرفته باشد. (بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۰۴) طبق این روایت هرمز در جریان حمله اعراب کشته شده است. این در حالی است که دیگر منابع چون طبری، ابن اثیر، ثعالبی، مسعودی و دیگران کوچکترین اشاره‌ای به این مطلب نکرده اند.

مناسبات شاپور دوم با اعراب

شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹م) نخستین پادشاه ساسانی است که در کودکی به پادشاهی رسید. هنوز به دنیا نیامده بود که تاج پادشاهی را بر شکم مادرش گذاشته و او را شاه اعلام کردند. تا سن ۱۶ سالگی اش، قدرت در دست بزرگان و روحانیون بود و بدلیل رقابت بینشان، هرج و مرج سراسر امپراتوری را فراگرفته بود و مرزهای امپراتوری از هر طرف مورد حمله دشمنان قرار گرفته بود. اعراب نیز با حمله به شهرها و روستاها و غارت اموال مردم، اوضاع را پیچیده‌تر می‌کردند. پس زمانی که شاپور شانزده ساله شد و توانست امور را در دست بگیرد، دستور داد تا اعراب را به شدت سرکوب کنند. به طرف بحرین حرکت کرد و در شهر هَجَر که ساکنین آن مردمانی از قبایل تمیم، بکر بن وائل و عبدالقیس بودند «چندان کشتار کرد که خون مانند آب باران روان شد.» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۲۷)

مسعودی در جریان حمله شاپور به بحرین، از پیرمرد سیصد ساله‌ای خبر می‌دهد که در سبیدی به ستون خانه‌ای آویخته بوده و با قبیله‌اش پیش از حمله شاپور از محل نمی‌گریزد. پس از آن که سپاهیان شاپور او را یافتند، به نزد شاه می‌برند. شاپور از او نام و نشان را می‌پرسد و مطلبی که در این روایت جلب توجه می‌کند؛ پاسخی است که شاپور به پرسش عمرو بن تمیم می‌دهد. عمرو پرسید: «این چیست که ترا بقتل رعیت و مردم عرب وا داشته‌است ... شاپور گفت: میکشمشان برای اینکه ما در علم نمانیم و اخبار گذشتگان خویش دیده‌ایم که عرب بر ما چیره

شود و ملک از ما بگیرد" عمرو گفت: "این را یقین داری یا گمان میبری؟" گفت: "یقین دارم و ناچار چنین خواهد شد..." (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۵۰)

"ما در علم نهران و اخبار گذشتگان خویش دیده‌ایم که عرب بر ما چیره شود و ملک از ما بگیرد" آیا می‌تواند اشاره به فرآیندی پادشاهان ساسانی داشته باشد "... و ناچار چنین خواهد شد" به نظر می‌رسد در این روایت سعی شده ساسانیان را در اوایل دولتشان، دچار آفت اجبار و یأس و ناامیدی معرفی کند. افزون بر این، پیرمردی سیصدساله را درون سبدی به ستون خانه‌ای بستن در ذهن ما چندان گیرایی ندارد و موثق بودن آن را زیر سؤال می‌برد.

همچنین در مجمل‌التواریخ اشاره شده که در جریان حمله شاپور دوم به اعراب، قصی بن کلاب جدّ پیامبر با شاپور ملاقات داشته و شاپور از او درباره‌ی پیش‌گویی که در احکام جاماسب خوانده بود؛ می‌پرسد. پیش‌گویی که می‌گفت: "از عرب پیغمبری بیرون آید و دین زرتشت براندازد" (مجم‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۶۶) ثعالبی نیز مشابه این پیش‌گویی را به شکل دیگری آورده- است که قالب کلی روایت دادخواهی پیرزنی از شاهنشاه است که از شاپور می‌خواهد دست از کشتن اعراب بردارد و به ظهور پیامبر و پیروزی اعراب بر امپراتوری اشاره کرده‌است. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۳۴)

در تاریخ طبری افزون بر این که آمده «شاپور تا دم مرگ در کشتار عرب می‌کوشید...» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۳۲) دوبار به آشتی کردن شاپور و اعراب اشاره کرده و می‌گوید: «پس از آن با اعراب راه مسالمت در پیش گرفت و گروهی از قبایل تغلب و عبدالقیس و بکر بن وائل را در کرمان و توج^(۲) و اهواز اقامت داد.» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۳۲) به قول نولدکه دو بار تکرار کردن آشتی شاپور و اعراب نشان می‌دهد که «خود مطلب مستقلی و ارزش آن از حکایت جنگ با عرب‌ها بیشتر است» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۹۷) ثعالبی نیز به سازش شاپور اشاره کرده است. «با قوم عرب راه سازش در پیش گرفت. اسیران آنان را در نواحی ساکن ساخت که با شهرهای آنان هماهنگ بود.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۳۸-۳۳۹) اما به نظر می‌رسد روایت‌هایی که به امان خواستن گروهی از اعراب اشاره می‌کند، به واقعیت نزدیکتر باشد. «جملهٔ عرب را آواره کرد الا جماعتی کی بزینهار پیش خدمت او آمدند، ایشان را قبول کرد و از همگان نواستد و ایشان را بسر حد بیابانها و جزایر بنشانند کی جز عرب مقام نوانست کرد...» (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۸۱) «و چهار قوم از ایشان امان

خواستند...» (بیضاوی، ۱۳۱۳: ۲۸) همچنین مسعودی و ابوالفرج اصفهانی به حضور دبیران عرب نژاد در دستگاه حکومت شاپوردوم اشاره نموده‌اند. (مسعودی، ۱۳۶۵: ج ۱ / ۲۵۰؛ اصفهانی، بی تا، ج ۲۰ / ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳) حضور آن دبیران، اهمیت نگاه سیاسی- نظامی و استراتژیک ساسانیان را به اعراب بادیه به عنوان یک مسئله مورد توجه قرار می‌دهد.

باید گفت سازش و مسالمت شاپوردوم با اعراب به این خاطر نبود که او در علم نهران خویش دیده بود که از عرب ابرمردی برمی‌خیزد و یا در احکام جاماسب خوانده بود که مسلمانان دین زرتشت را برمی‌اندازند و یا از پیش‌گویی پیرزنی هراسیده بود؛ بلکه شاپور توانسته بود اعراب را به حد کافی تأدیب کند و تا آنجا که نیاز بود اعراب بدوی را از مرزهای امپراتوری دور کند. زیرا با وجود این که مراکز زندگی اعراب در مجاورت قلمرو امپراتوری ساسانی قرار داشت ولی کمتر تحت نفوذ و قدرت ایران قرار داشتند. (Lapidus, 2002: 12) امان دادن به گروهی از اعراب و ساکن کردن آنها در نواحی که تنها عرب می‌توانست در آنجا زندگی کند؛ افزون بر اهتمام او برای تأمین امنیت راه‌های تجاری، نشان دهنده‌ی علاقه‌ی وافرش به آباد کردن مناطق بایر امپراتوری می‌باشد. بدیهی است اسکان اعراب در مرزهای داخلی ایران مانند کرمان، از سیاست- های قدیم حکمرانان ایران بوده که شورشیان، اقوام مغلوب و سرکش و اسرای جنگی را به درون مرزها تبعید می‌کردند. در واقع آنها را از کانون قدرتشان به مناطق دور و کم جمعیت و بایر کوچ می‌دادند تا فعالیت های آنها را تحت کنترل داشته باشند. همچنین نباید فراموش کرد که اعراب سالیان سال با حمله به نواحی مرزی امپراتوری و غارت آبادی‌ها و روستاها ارتزاق می‌کردند؛ ساکن کردن گروهی از اعراب بادیه می‌توانست خوی بدوی را تا حدی از آنان دور کند. در فتوح- البلدان بلاذری به خندق‌هایی که شاپور کنده بوده و آنها را به تازیان سپرده بوده و ایشان در آنجا زراعت می‌کردند اشاره شده‌است. (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۰۶) ادامه روند سرکوبی اعراب برای شاپور مقرون به صرفه نبود. زیرا اعراب همواره چیزی برای از دست‌دادن نداشتند و به صورت پراکنده حمله می‌نمودند و به مجرد این که سپاه ساسانی آماده حمله می‌شد از طریق بیابان‌ها متواری می- شدند.

اعرابی که شاپور به آنها حمله کرده بود و توانسته بودند به روم فرار کنند؛ در نبرد شاپور با الیانوس، به پادشاه روم پیوستند. (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱۹۸-۱۹۹) «سرانجام آن فزونکاری که در کشتار

تازیان کرد، آن بود که تازیان یک صد و هفتاد هزار سپاهی به لشکر لیبانوس پیوستند و لیبانوس آنان را با سرداری از سرداران پیشاهنگ لشکر خویش کرد و آنان با خشم و کین که از کار شاپور به دل داشتند، به سوی ایران پیش آمدند...» (مسکویه، ۱۳۶۹: ج ۱/ ۱۳۶-۱۳۷) تجارب الامم به تمایل خود اعراب در پیوستن به سپاه رومیان اشاره کرده (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۲۰۹-۲۱۰) و حتی در کارنامه ساسانیان آمده که «در طی نبرد شاپور با روم مردم عرب به کمک روم رفتند... و کس فرستادند بر زمین عرب و بحرین و بادیه و یثرب و شام همه جای که شاپور گذشته بود و عرب کشته بود و همه عرب بخواندند و آن سپاه گرد کرد...» (کارنامه ساسانیان، ۱۳۴۹: ۷۳-۷۴)

برخی شاپور را ذوالاکتاف پهن‌شانه (رجبی، ۱۳۸۲: ج ۵، ۱۶۰) و برخی او را شانه سوراخ‌کن^(۳) دانسته‌اند. «پس مرد را می‌آوردی و هر دو کتف او بهم میکشیدی و سوراخ میکردی و حلقه‌ای در هر سوراخ کتف او میکشیدی و آنک گویند کتف ایشان بیرون می‌آورد مستبعد است چه هر کرا کتف از وی جدا کنند نه همانا بزید و او را از بهر این ذوالاکتاف گفتندی» (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۸۱) البته در برخی از منابع تأکید شده که شانه‌ی رؤسای اعراب را سوراخ می‌کرد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۶۵) گردیزی فارسی کلمه ذوالاکتاف را هوبه سنبان آورده است. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۷۲)

مناسبات جانشینان شاپور دوم تا بهرام پنجم با اعراب

بعد از شاپوردوم، اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳م)، شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸م) و بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹م) بر تخت نشستند. مفصلترین منبع یعنی تاریخ طبری اشاره‌ای به روابط و مناسبات اعراب در این دوره نکرده و مسعودی در این رابطه تنها اشاره‌ی کوچکی به نبردهای شاپور سوم با اعراب داشته است. «با قوم ایادبن نزار و دیگر اقوام عرب جنگها داشت» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۵۵)

پس از بهرام چهارم، یزدگرد بزه‌کار پسر بهرام کرمانشاه پسر شاپور ذوالاکتاف (۳۹۹-۴۲۰م) به قدرت رسید. او امیر حیره را برای تربیت فرزندش بهرام برگزید و «او را به دو لقب مزیت ممتاز نمود، یکی رام ابزود یزدگرد که معنی آن "خوشی و خرمی یزدگرد افزون باد" و دیگری مهشت که معنی آن "داعی اعظم" است...» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۴۱) چرا یزدگرد حاکم حیره را برای نگهداری فرزند خویش برمی‌گزیند؟ در منابع اسلامی تحت تأثیر خداینامه‌ها، یزدگرد اول فاسد، گناهکار و بزهکار معرفی شده است. موبدان و بزرگان امپراتوری که چندین دهه پس از شاپوردوم تمام تلاش

مذبحخانه خود را در هم‌آوایی پادشاه با دین به کار بسته بودند؛ (5: Haseeb, 1998) چاره‌ای جز به کار بردن پادآفره ایزدی نداشتند. مرگ مشکوک دو پادشاه پیش از یزدگرد یعنی شاپور سوم و چهارم که همانند او تسامح‌گرا بودند؛ او را بر آن داشت که فرزندش را از مهره‌های قدرت دور نگهدارد. به نظر می‌رسد به همین دلیل القابی این چنین به حاکم حیره که پیش از آن کمتر نقش مهمی در رده‌بندی سیاسی داشت؛ اعطا کرد. یزدگرد نیز به چوب پادآفرهی گرفتار آمد؛ با این تفاوت که چون شمشیر برای مهره‌های قدرت از رو بسته بود؛ برای قرن‌ها گناهکار و بزهکار ماند. تشکیل نخستین شورای روحانیون کلیسای نسطوری به طور رسمی، طرد و حذف کردن موبدانی که با تسامح مذهبی‌اش مخالفت می‌کردند؛ در بزهکار ماندن و گناهکار ماندنش بی‌تأثیر نبود. (دریایی، ۱۳۸۳: ۳۷)

مناسبات بهرام‌پنجم با اعراب

یزدگرد، فرزندش بهرام‌پنجم یا بهرام‌گور (۴۲۱-۴۳۸م) را نگران از توطئه‌های روحانیون، بزرگان و اشراف به نعمان بن امرء‌القیس یا منذر بن نعمان سپرد؛ بعد از مرگش، بزرگان خسرو نامی را بر تخت نشاندند. «یزدجرد بمرد و مردم از ظلم و فسق او بستوه آمده بودند گفتند پسر او در میان عرب پرورش یافته و آداب فرس نداند پس کسری نامی از اولاد اردشیر پادشاهی برداشتند.» (بیضاوی، ۱۳۱۳: ۳۰) بهرام با سپاه حیره به طرف تیسفون حرکت کرد. بزرگان ایرانی که یارای مقاومت در برابر سپاه حیره را در خود نمی‌دیدند از منذر خواستند «آنان را در کار پادشاهی به چیزی که موجب رضایتشان نباشد مجبور نکند.» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۴۶) ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند و بهرام با سپاه حیره وارد تیسفون شد. «همه سپهبدان و بزرگان و مهتران عجم بیرون آمدند و کسری بیرون آمد، و آن تخت زرین بیرون آوردند و موبد موبدان که تاج بدست وی بود تاج رایرون آورد و بهرام بر تخت بنشست و از کس نیندیشید و دستوری نخواست و منذر را بر دست راست خویش بنشاند و همه عجم و کسری که ملک بدو داده بودند زیر تخت بنشستند» (کارنامه ساسانیان، ۱۳۴۹: ۱۰۲-۱۰۳) از داستان قرار دادن تاج در بین دو شیر که بگذریم به نظر می‌رسد در واقع بهرام با کمک نظامی امیر حیره توانسته است تاج و تخت خود را پس بگیرد. «ما نمی‌توانیم گفتار بهرام را رد کنیم و هرگاه بخواهیم شهریاری را از او باز بداریم و به دیگری تفویض نماییم، در این صورت باید بر نابودی کشور از گروه انبوه عرب که با وی همراهند بیمناک

باشیم» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۴۶) این رویداد همچون قدم گذاشتن بر روی اولین پله ی سقوط است. چون وضعیت آشفته‌ی سیاسی امپراتوری را به اعراب نمایاند و به اعراب این اعتماد به نفس را بخشید که دستی که تاج را از سر خسرو برداشته و بر سر بهرام نهاده‌است می‌تواند تغییرات سیاسی دیگری را تجربه نماید. (محمودآبادی، ۱۳۸۴: ۳۵۱) در منابع اسلامی بارها به خصلت و خوی عربی بهرام اشاره شده‌است. مسعودی می‌گوید: «وی در حیره با عربان بزرگ شده بود و بزبان عربی شعر می‌گفت» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۵۶) بنابراین به نظر می‌رسد در این برهه، امپراتوری مناسبات خوبی با اعراب داشته‌است. به طوری که ثعالبی در این رابطه گزارش می‌دهد که بهرام-پنجم «منذر را به شاهی ناحیه حیره و حجاز گمارد و این نخستین نسیم موافقی بود که بر عربان وزید و دیباجه نیک‌آمدهای آنان بود.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۷) حاکمیت منذر بر ناحیه حیره و حجاز، در واقع حکمرانی بر سرتاسر عربستان از شرق تا غرب را شامل می‌شده و این امتیاز، مطلب مهمی است که باید به آن توجه داشت.

مناسبات جانشینان بهرام پنجم با اعراب تا خسرو انوشیروان

در منابع اشاره‌ای به مناسبات جانشینان بهرام‌گور، یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷م)، هرمز سوم (۴۵۷-۴۵۹م)، فیروز (۴۵۹-۴۸۴م)، بلاش (۴۸۴-۴۸۸م) و قباد (۴۸۸-۴۹۶م) با اعراب نشده‌است و تنها می‌توان با بررسی اوضاع سیاسی برهه‌های زمانی هر یک، برداشت نسبی از روابطشان یافت. اکثر منابع موجود، نوشته‌ی مورخان مسلمان است که از ترجمه‌ی خداینامه‌ها استفاده کرده‌اند. در این منابع، یزدگرد دوم به عنوان شخصی معرفی شده که «پیوسته دشمنان را سرکوب داشتی و بزیر دستان و سپاه نرمی و نیکی کردی» (کریستن‌سن، ۱۳۸۲: ۱۹۹) او همراه و همگام با روحانیون و بزرگان و متعصبان دینی، برای از دست ندادن ارمنستان سعی در زرتشتی نمودن آنان نمود و در این راه دست به تعقیب و آزار مسیحیان زد. در این برهه دین و دولت در کنار هم قرار گرفته‌اند و شاه نه تنها نسبت به قدرت‌گیری بزرگان و موبدان از خود واکنشی نشان نمی‌دهد؛ بلکه خود نیز سعی در تقویت ایشان برای رسیدن به اهداف خود دارد. در چنین شرایطی، آشوب و هرج و مرج آشکاری روی نمی‌دهد و اعراب که مترصد فرصتی برای حمله به مرزها بودند؛ چنین امکانی نمی‌یابند.

فیروز به کمک هپتال‌ها برادرش را کنار زده، به پادشاهی رسید و بعد خود با مشکل بزرگ هپتال‌ها مواجه گشت. به نظر می‌رسد او با درخواست کمک از هپتالیان، آنها را دچار خود بزرگ‌بینی کرده بود و سرانجام مرگش را همین قوم رقم زدند. در این زمان مرزهای جنوبی ایران آرام نبود و اعراب گاه و بی‌گاه دست به غارت شهرها و آبادی‌های مرزی می‌زده‌اند. در دوره‌ی بلاش ایران خراجگزار هپتالیان شد؛ این اوج زبونی امپراتوری بود. چرا که در مقابل اقوامی خرد سر به زیر گرفت. هپتال‌ها برای چنگ‌اندازی هرچه بیشتر به امور امپراتوری، بلاش را کنار زده قباد را جای او نشانند.

در زمان قباد، ظهور مزدک که آوای نارضایتی مردم بود؛ بر مشکلات آن دولت افزود.^(۴) اختلافات داخلی حکومت مرکزی و تمایل قباد به مزدک، بزرگان را مجاب کرد که پادشاه دست نشانده‌ی هپتال‌ها را به زیر بکشند. خلع کردن قباد و به دنبال آن جاماسب را بر تخت نشانند خود موجبات بی‌ثباتی مرزها را به همراه داشت. پناهندگی قباد به هپتالیان و پس گرفتن تاج و تخت به کمک آن‌ها، پایه‌های امپراتوری را بیش از پیش متزلزل ساخت؛ چنان که نه تنها اعراب بلکه دیگر اقوام نیز، به طمع خانه و کاشانه‌ی مردم افتادند. به قول بهرام‌گور "ملکی که نگهبان ندارد بچه کار آید" (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۵۶)

همچنین حارث بن عمروالکندی، مندربن نعمان را از حیره فراری داد و بر حیره مسلط گشت. قباد برای او پیغام فرستاد و گفت: «میان ما و پادشاهی که پیش از تو بود پیمانی بوده‌است، از این روی می‌خواهم تو را ببینم» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۷۸) طبری بلافاصله دیدار پادشاه و امیر یاغی را توجیه کرده چون «کواذ زندیک بود و به همه نیکی نشان می‌داد...» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۷۸) در پل فیوم که به قول نولدکه منطقه بی‌طرف بوده؛ آن دو همدیگر را ملاقات می‌کنند. پس از آن حارث-بن عمروالکندی تعارضاتی به مناطق متصرفی ایران و سواد می‌کند و نیز کشته شدن قباد در این ماجرا و تصرف ایران به دست حمیری‌ها، غیرواقعی بودن این ماجرا را تأیید می‌کند. ولی از آنجایی که در بطن هر ماجرابی هر چند افسانه‌ای و غیرواقعی، حقیقتی نهفته است؛ می‌توان گفت که احتمالاً حارث به مرزهای ایران حملات گسترده‌ای کرده، چرا که قباد در این زمان، درگیر مسئله‌ی مزدک و حتی هپتال‌ها بوده‌است. ولی به نظر نمی‌رسد منطقه‌ای از سواد را تصرف کرده باشد. چون اسلوب حملات اعراب پیش از اسلام به این صورت نبوده‌است. در تاریخ نظامی ایران

در رابطه با شیوهی جنگی عرب‌ها آمده که «اعراب گاهی از اینجا، گاهی از آنجا سر در آورده و هر چه را در جلو خود می‌بینند تاراج می‌کنند و بلاد رنک از نظر دور می‌شوند» (مقتدر، ۱۳۱۹: ۹۴) همچنین می‌گوید: «هیچ اقلیمی عرب را نمی‌تواند پایبند خود بنماید» (مقتدر، ۱۳۱۹: ۹۴) ولی در رابطه با این که قباد توانایی سرکوب حملات حارث را نداشته، نمی‌تواند بی‌پایه و اساس بوده باشد. قباد که به محض شانه خالی کردن از پرداخت باج به هپتالیان، درگیر جنگ با آن‌ها می‌شده و چندان موفقیتی نیز در جبهه‌ی روم بدست نیاورده نمی‌توان گفت که حتماً از پس اعراب بر می‌آمده است.

نتیجه

از روزگار دیرین ایران و اعراب با یکدیگر مناسبات گاه دوستانه و گاه خصمانه‌ای داشته‌اند. در واقع سابقه‌ی آشنایی ایرانیان با اعراب به دوره هخامنشی می‌رسد و اعراب از مدت‌های مدیدی تحت نفوذ و قدرت ایران قرار داشتند. اعراب بدوی همواره به محض آگاهی یافتن از آشفستگی اوضاع حکومت مرکزی، دست به غارت آبادی‌ها و روستاهای مرزی می‌زدند و در حقیقت از این راه ارتزاق می‌کردند. اردشیر بابکان برای جلوگیری از حملات اعراب بدوی، شهری به نام حیره را تأسیس کرد که عمده ساکنان آن عرب بودند. شاپور اول برای افزایش ارزش و امنیت راههای تجاری جاده ابریشم غربی و سرنگونی آخرین پایگاه اشکانی، قلعه مستحکم هاترا (الحضر) را فتح کرد. شاپوردوم با امان دادن به گروهی از اعراب و ساکن کردن آن‌ها در نواحی که تنها عرب می‌توانست در آن جا زندگی کند؛ سعی کرد علاوه بر آباد کردن مناطق بایر امپراتوری، خوی بدوی را تا حدی از آنان دور کند.

به تخت نشستن بهرام پنجم به کمک اعراب حیره، این اعتماد به نفس را به اعراب بخشید که دستی که تاج را از سر خسرو برداشته و بر سر بهرام نهاده، می‌تواند تغییرات سیاسی دیگری را ایجاد کند. موفقیت اعراب در به قدرت رساندن بهرام، خود به تنهایی نشان دهنده‌ی ضعف قدرت مرکزی و اختلاف و درگیری صاحبان قدرت است. همچنین درگیری امپراتوری با هپتال‌ها اعراب را به حملات پارتیزانی و غارت ترغیب می‌کرد.

پی‌نوشت

- ۱- به گفته ابن‌کلبی «شاپور چهار سال در کنار آن قلعه بماند بی‌آنکه بتواند آن را ویران سازد و یا بر ضیَرن دست یابد» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۱۶) میمون‌بن‌قیس در شعر خود گفته است که شاپور دو سال در کنار قلعه بماند. (نولدکه، ۱۳۷۸: ۶۶)
- ۲- تَوَجَّج یا تَوَّر شهری است در بیابان‌های گرم مغرب فارس که مانند بیابان‌های کرمان برای عرب‌ها مناسب است. (نولدکه، ۱۳۷۸: ۹۷)
- ۳-

بد ژخیم فرمود تا گردنش زند با آتش اندر بسوزد تنش

سر طایر از تنگ در خون کشید دو کتف وی از پشت بیرون کشید

زد و دست او دور کردی دو کتف جهان ماند از کار او در شگفت

عرابی ذوالاكتاف کردش لقب چون از مهره بگشاد کتف عرب

(فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۷، ۱۲۷۰)

۴- فردوسی در شاهنامه عقیده‌ی مزدک را چنین بیان می‌کند:

توانگر بود تا رو درویش بود	نباید که باشد کسی بر فزود
قرونی توانگر چرا جست نیز	جهان راست باید که باشد بچیز
تهی دست با توانگر یکیست	زن و خانه و چیز بخشید نیست
شود ویژه پیدا بلند از مگاک	من از این را کنم راست با دین پاک

(فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۸، ۱۴۴۶)

منابع فارسی

- ابن اثیر الجززی، علی محمد (۱۳۸۶): *اخبار ایران از الکامل ابن اثیر*، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علم.
- ابن بلخی (۱۳۴۳): *فارسنامه*، بکوشش علی نقی بهروزی، شیراز، انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷): *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴): *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تصحیح محمد فروزان، تهران، سروش، چاپ سوم.
- بلعمی، ابو علی محمد بن محمد (۱۳۵۳): *تاریخ بلعمی*، بتصحیح محمدتقی بهار، ج دوم، تهران، کتابفروشی زوآر.
- بیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر (۱۳۱۳): *نظام التواریخ*، بتصحیح و اهتمام بهمن میرزا کریمی، تهران، کتابخانه علمی.
- پیرنیا، حسن (۱۳۸۵): *تاریخ ایران*، تهران، نامک، چاپ ششم.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم (۱۳۷۳): بتصحیح انزابی نژاد و یحیی کلاتری، مشهد، دانشگاه فردوسی.

- ثعالبی، ابو منصور عبد الملک (۱۳۶۸): *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، ج ۱، تهران، نقره.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳): *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، چاپ دوم.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷): *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۹۹۴): *عیون الاخبار*، تحقیق محمد اسکندرانی، ج ۴، بیروت، دارالکتب العربی.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۴): *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۲): *هزاره های گمشده*، ج ۵، تهران، توس.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵): *تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم.
- طبری، ابوجعفر (۱۳۸۴): *تاریخ الرسل و الملوک (بخش ایران)*، ترجمه صادق نشأت، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۷): *شاهنامه*، ج ۷-۸-۹، تهران، سوره.
- کارنامه ی ساسانیان (۱۳۴۹): *بکوشش بدیع الله دبیری نژاد*، اصفهان، کتابفروشی ثقفی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۲): *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، صدای معاصر و ساحل، چاپ سوم.
- گردیزی، ضحاک بن محمود (۱۳۶۳): *تاریخ گردیزی*، بتصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- مجمعی التواریخ و القصص (۱۳۱۸): *بتصحیح ملک الشعرا بهار*، طهران، کلاله خاور.
- محمود آبادی، سید اصغر (۱۳۸۴): *امپراتوری ساسانیان*، اصفهان، افسر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴): *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- مسکویه رازی، احمد بن محمد (۱۳۶۹): *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
- مقتدر، غلامحسین (۱۳۱۹): *تاریخ نظامی ایران*، تهران، دانشکده افسری.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸): *تاریخ ایران و عرب در زمان ساسانیان*، ترجمه شاه عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.

واقدی، محمد بن عمر (۱۳۷۴): *فتوح سواد العراق*، ترجمه و تحشیه عبدالعزیز واعظی، مقدمه و تصحیح نادر کریمیان، بی جا.
یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۸): *تاریخ یعقوبی*، ت محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.

منابع عربی

ابن کثیر، الحافظ (۱۹۷۷): *البدایه و النهایه*، الجزء الثانی، بیروت، مکتبه المعارف.
اصفهانى، ابوالفرج (بی تا): *الأغانى*، ج ۲۰، قاهره، دارالکتب.
الجاحظ (۱۳۷۵): *التاج فی اخلاق الملوک*، بیروت، دارالفکر.
مسکویه الرازی، ابوعلی (۱۳۸۰): *تجارب الامم*، جزء الاول، طهران، دارالسروش.

منابع انگلیسی

Haseeb, Kheir el-din (1998): *Arab- Iranian Relations*, Beirut, Centre for Arab Unity Studies.
Lapidus, Ira. Marvin (2002): *A History of Islamic Societies*, Cambridge, Cambridge University, 2nd Ed.